

## فصل چهارم

### تأثیر واگرد در نرخ سود

در یک دوره واگرد نمی توان کل سرمایه را به طور همزمان در تولید به کار انداخت. بخشی از آن در شکلهای مختلف پول نقد، مواد خام، ذخیره انبارها، کالا - سرمایه به فروش نرسیده، مطالبات وصول نشده و مانند این ها بلااستفاده و در خارج از کمانه خاص تولید باقی می مانند. بر همین مبنی معادل همه اجزاء مزبور از کل سرمایه کسر و مابقی است که به صورت سرمایه فعال وارد پویه تولید اضافه ارزش و سود می گردد. هر قدر زمان واگرد کوتاه تر باشد به همان میزان این بخش بلااستفاده سرمایه در مقابل کل آن کوچکتر خواهد بود. کاملاً روشن است که با کوتاه شدن زمان واگرد، نرخ سود افزایش می یابد. بر چند نکته اساسی در این رابطه تأکید کنیم.

مؤثرترین وسیله کاهش زمان تولید بالابردن بارآوری کار است. این امر اما فقط در شرایطی که سرمایه گذاری با افزایش افرای هزینه ماشین آلات گرانقیمت و صعود چشمگیر ترکیب ارگانیک سرمایه همراه نگردد، می تواند مایه افزایش نرخ سود شود. پیشرفت های عظیم صنعت و تکنیک مسلماً دوره واگرد سرمایه را به ویژه در صنایعی که قبلاً نیازمند زمان طولانی بودند، بسیار کوتاه تر ساخته است. پیشرفت ارتباطات عامل بسیار نیرومندی در کاهش زمان واگرد است. پیشرفت هایی که در 50 سال اخیر بیش از حد چشمگیر بوده و فقط با انقلاب صنعتی نیمه آخر سده هجدهم قابل قیاس است. زمان دوران یک محموله به شرق آسیا که تا 1847 حداقل 12 ماه طول می کشید اکنون با گذشت چند دهه، در 1870 به حدود 12 هفته تقلیل یافته است. زمان واگرد داد و ستد جهانی نیز به همین اندازه کوتاه شده است و دامنه عمل سرمایه های این حوزه چند برابر افزایش یافته است. چنین وضعی نمی تواند بر روی پویه نرخ سود بی تأثیر باشد.

برای فهم دقیق تأثیر زمان واگرد بر نرخ سود، دو سرمایه جداگانه با تمامی شرایط یکسان و فقط دوره واگرد متفاوت را با هم مقایسه کنیم. سرمایه C1 به میزان 100 با ترکیب  $80c+20v$  و نرخ اضافه ارزش 100% هر سال دو بار واگرد می کند. محصول سالانه  $160c+40v+40m$  خواهد بود. اما نرخ سود را نه با رجوع به دو دور واگرد بلکه برای سرمایه پیش ریز شده اولیه حساب کنیم. در این صورت  $p'=40\%$  است.

حال سرمایه دیگر (C2) به میزان 200 با همان ترکیب و همان نرخ اضافه ارزش  $160c+40v+40m$  را در نظر آریم که فقط در طول سال یک بار واگرد می کند. محصول سالانه باز هم  $160c+40v+40m$  است اما نرخ سود فقط 20 درصد است زیرا:  $p'=40/200=20\%$  خواهد بود. به بیان دیگر نرخ سود نصف شده است. حاصل این قیاس یا کلا نکات بالا را می توان چنین خلاصه کرد: هر گاه ترکیب آلی سرمایه ها، نرخ اضافه ارزش و روزانه کار کارگران یکسان باشد نسبت نرخ سودها به هم عکس زمان واگرد است. در غیر این صورت یعنی با بروز تفاوت در سه مؤلفه بالا، آنگاه تفاوت نرخ سودها ناشی از عوامل دیگر خواهد بود. چیزی که در اینجا مورد بررسی ما نیست.

تأثیر مستقیم و بارز کوتاه شدن زمان واگرد، بر میزان اضافه ارزش یا سود ناشی از نقشی است که سرمایه متغیر بازی می کند. در کتاب دوم، در جایی نشان دادیم که یک سرمایه متغیر 500 واحدی هر گاه در طول سال 10 بار واگرد داشته باشد، به شرط همسان ماندن نرخ اضافه ارزش و دستمزد کارگران، همان میزان اضافه ارزشی را می آفریند که یک سرمایه متغیر 5000 واحدی در یک دور واگرد در سال تولید می کند. برای روشن تر شدن موضوع دو سرمایه را در دو شرایط متفاوت در نظر آریم. سرمایه 1 مرکب از 10000 استوار با فرسایش سالانه 1000، جزء گردش ثابت 500، متغیر 500 و نرخ اضافه ارزش 100%، ده بار در سال واگرد می کند. اگر استهلاك را با علامت S مخفف Sublation مشخص سازیم. محصول دور اول واگرد:

$5000c+5000v+5000m+1000s=16000$  و محصول سالانه  $500c+500v+500m+100s=1600$  خواهد بود. کل اضافه ارزش سالانه 5000 است که اگر بر کل سرمایه 11000 واحدی تقسیم شود شاهد یک نرخ سود 45 و نیم درصدی خواهیم بود. حال فرض کنیم که شمار دور واگردها از 10 به 5 کاهش یابد. در این صورت برای یک واگرد  $1000c+1000v+1000m+200s=3200$  و برای کل سال  $5000c+5000v+5000m+1000s$  مساوی 16000 را داریم. کل سرمایه 11000 و میزان اضافه ارزش ها کماکان 5000 است. نرخ سود P' نیز همان 45 و نیم درصد خواهد بود.

سرمایه سوم را هم نگاه کنیم. جزء استوار صفر است. بخش گردان سرمایه ثابت 6000، متغیر 5000، نرخ اضافه ارزش 100% و شمار دوره واگرد 1 است.  $6000c+5000v+5000m=16000$ ، کل سرمایه برابر با 11000 است که اگر 5000 اضافه ارزش را بر آن تقسیم کنیم باز هم به نرخ سود 45 درصد و نیم می رسیم. به این ترتیب در هر سه حالت بالا حجم کل سرمایه 11000، حجم اضافه ارزش ها 5000 و نرخ سود 45 و نیم درصد است. حال گر سرمایه 1 به جای 10 واگرد 5 دور واگرد کند، شاهد تغییرات زیر خواهیم شد برای هر دور واگرد:

$500c+500v+500m+200s=1700$  و محصول سالانه:  $2500c+2500v+2500m+1000D=8500$  خواهد بود. حجم کل سرمایه 11000، اضافه ارزش 2500 و نرخ سود بالاتر کمی بیشتر از 22 و نیم درصد است. به بیان دیگر نرخ سود نصف گردیده است. همه این محاسبات روایتگر این واقعیت هستند که: حجم اضافه ارزش عاید یک سرمایه در طول یک سال برابر با اضافه ارزش تولید شده در یک دوره واگرد ضرب در شمار واگردهای سالانه بخش متغیر آن سرمایه است. لازم است به رابطه این محاسبات با فرمول نرخ سود که پیش تر تشریح شد نیز اشاره ای بنمائیم. اگر کل اضافه ارزش سال را با M، اضافه ارزش یک واگرد را m، نرخ اضافه ارزش یک واگرد را m'، نرخ اضافه ارزش سالانه را M'، تعداد واگردها را با n مشخص کنیم آنگاه خواهیم دید که  $P'=m'v/C = m'v/c+v$  فقط وقتی صائب است که سرمایه در طول سال فقط یک واگرد داشته باشد. برای اینکه فرمول نرخ سود دقیقاً درست باشد باید به جای نرخ ساده اضافه ارزش، نرخ ارزش اضافی سالانه را مبنای محاسبه قرار دهیم. به بیان دیگر به جای m' از M' استفاده شود یا جزء متغیر سرمایه در شمار واگردها ضرب گردد.

## فصل پنجم:

### صرفه جوئی در کاربرد سرمایه ثابت

#### 1 - کلیات

تطویل روزانه کار با وجود یکسان ماندن حجم سرمایه متغیر، شمار کارگران و همان میزان دستمزد، مستقل از آنکه زمان کار اضافی پرداخت شود یا نشود، ارزش نسبی سرمایه ثابت در مقال جزء متغیر سرمایه را تنزل می دهد. در همین راستا صرفنظر از نمو حجم و بالا رفتن نرخ اضافه ارزش، نرخ سود هم ترقی می کند. طولانی شدن روزانه کار در شرایطی که اجزاء استوار سرمایه ثابت مانند ماشین آلات و ساختمان به همان اندازه سابق باقی می مانند، هیچ مخارج تازه ای برای این پربهترین بخش سرمایه ثابت بر دوش سرمایه دار نمی گذارد. از این فراتر، ارزش سرمایه ثابت در یک سلسله واگرد - دوره های کوتاه تر بازتولید می شود. حتی اگر مزد کار اضافی پرداخت شود، سود را بالا می برد. در مواردی اگر مزد کار اضافی افزون بر ساعات عادی روزانه کار شود، باز هم مایه افزایش سود می گردد. ضرورت فزاینده افزایش سرمایه استوار در صنعت جدید سرمایه دار تشنه سود را بر آن می دارد که روزانه کار را تا هر کجا

که بتواند بالا برد. اگر ساعات کار روزانه ثابت ماند، صاحب سرمایه به هیچ کدام از مزایای فوق نائل نمی گردد. او مجبور است تعداد کارگران و همراه آن، حجم سرمایه استوار را افزایش دهد، تا از این طریق حجم عظیم تری از کار را استثمار کند، (در اینجا از مسأله تنزل مرزها به پائین تر از سطح معمول، تشدید آهنگ کار یا بالارفتن بارآوری کار و ارتقاء اضافه ارزش نسبی کلا چشم پوشی می کنیم) با تطویل روزانه کار، مصرف مواد خام و جزء گردان سرمایه ثابت بالا می رود، زیرا اولاً - طی زمان معین، کار بیشتری بر روی مواد خام صورت می گیرد، ثانیاً - ماشین آلاتی که توسط شمار معین کارگران به کار می افتد افزایش می یابد و این جزء سرمایه ثابت هم نمو می کند. به این ترتیب نمو اضافه ارزش نمو سرمایه ثابت را به دنبال می آرد. افزایش بهره کشی از کارگران با افزایش سرمایه استوار و گرانتر شدن شرائط تولیدی که کارگران در آن استثمار می شوند قرین است. سود اگر از سوئی بالا می رود در سوی دیگر افت می کند. سلسله طویلی از هزینه ها با روزانه کار کوتاه یا بلند تقریباً یکسان باقی می ماند. مخارج کنترل 500 کارگر با روزانه کار 18 ساعته، از هزینه کنترل 750 کارگری که هر روز 12 ساعت کار می کنند کمتر است. مالیاتهای دولتی، عوارض شهرداری، بیمه آتش سوزی، حقوق کارمندان دائمی، کاهش ارزش ماشین آلات، سایر هزینه های جاری کارخانه با طویل و کوتاه شدن روزانه کار تغییر چندانی نمی کنند. این هزینه ها در صورت کاهش تولید، بالعکس سود افزایش می یابند.

دوره بازتولید سرمایه استوار، عین همان چیزی نیست که به عنوان عمر ماشین آلات یا اجزاء دیگر این بخش سرمایه اعلام می شود. کل روند کار و چگونگی استعمال سرمایه استوار است که این مدت را تعیین می کند. اگر کارگران به جای 12 ساعت در روز 18 ساعت کار کنند، این امر زمان کار هفتگی را 3 روز بیشتر می سازد. یک هفته را بدل به یک و نیم هفته و دو سال کار را سه سال می کند. چنانچه برای این کار اضافی مزدی پرداخت نشود، آنگاه کارگران در کنار هر دو هفته، یک هفته و در کنار هر دو سال، یک سال به طور کاملاً رایگان برای سرمایه دار کار کرده اند. این امر در همان حال بازتولید ارزش ماشین آلات را سرعت می بخشد و زمان آن را تا دو سوم سابق کاهش می دهد. محاسبات خود را با تأکید بر این فرض که حجم و نرخ اضافه ارزش ها معلوم باقی می ماند دنبال می کنیم.

در مجلدات قبلی کتاب به اندازه لازم پیرامون تأثیر بارز تقسیم کار و همکاری زنجیره ای کارگران درون چرخه تولید، بر کاهش هزینه های تولید یا ارزان تر شدن شرائط تولیدی صحبت کردیم. در آنجا تصریح شد که چگونه تجمع وسیع کارگران در زیر یک سقف و همکاری نقشه مند آنها با تقسیم کار معین از یک سو بازدهی تولید را به شدت بالا می برد و از سوی دیگر هزینه ماشین آلات، منابع انرژی، ساختمان، حمل و نقل و مانند این ها را دچار هیچ افزایشی نمی سازد. نکته مهم در این گذر آنست که صرفه جوئی ناشی از تمرکز وسائل تولید، اساساً از تجمع کارگران و همبست اجتماعی کار بر می خیزد. این صرفه جوئی از خصلت اجتماعی کار ناشی می گردد. اگر اضافه ارزش از کار اضافی کارگر مجزا یا آحاد کارگران بیرون می آید، سود حاصل از تمرکز ماشین آلات و تجمع توده وار اجزاء استوار و گردش سرمایه ثابت محصول مستقیم خصلت اجتماعی کار است. حتی اصلاحاتی که در این راستا و با هدف افزایش صرفه جوئی انجام می گیرد نتیجه تجارب و مشاهداتی است که تولید گسترده مبتنی بر کار جمعی کارگران ممکن ساخته است. این استدلال در مورد دسته دیگری از صرفه جوئیها نیز صدق می کند. این دسته مرکب از اشیائی است که ضایعات یا آشغالهای تولید خوانده می شوند. این فضولات در همان رشته صنعت یا صنایع دیگر مجدداً به کار گرفته می شوند و وارد مصرف بار آور یا انفرادی می شوند. موضوعی که صرفاً از روند کار جمعی یا پویه اجتماعی کار نشأت می گیرد. تولید جمعی و در مقیاس گسترده است که کاربرد این ضایعات در پروسه تولید را مهم و ممکن می سازد. به کارگیری این فضولات متناسب با میزانی که مورد نیاز باشند هزینه های مربوط به مواد خام و جزء گردش سرمایه ثابت را

ارزان تر می کند. کاهش این هزینه ها به نوبه خود، به شرط معلوم بودن مقدار سرمایه متغیر و نرخ اضافه ارزش، باعث افزایش نرخ سود می شود. هر گاه مقدار اضافه ارزش معین باشد، افزایش نرخ سود فقط می تواند بر اثر کاهش ارزش سرمایه ثابت صورت گیرد. سرمایه ثابتی که وارد محصول جدید می شود ارزش مبادله ای آن مورد اهمیت نیست. ارزش مصرف و کمیت آن حائز اهمیت است. کمکی که یک ماشین به چند کارگر می نماید منوط به ارزش ماشین نمی باشد، بالعکس بر اساس نقشی است که به عنوان ماشین بازی می کند.

شکل سومی از صرفه جوئی هزینه سرمایه ثابت هم وجود دارد که از طریق کوتاه کردن زمان دوران انجام می گیرد. تکامل وسائل نقلیه، بهسازی پیوسته ماشین آلات در این گذر نقش مؤثر بازی می کنند. هر چه که از فرسایش ماشین آلات یا کلا سرمایه ثابت بکاهد موجب ارزانتر شدن یک واحد کالا می شود، همزمان بخشی مخارج سرمایه ای دور معین ارزش افزائی و واگرد را هم تقلیل می دهد. همه این صرفه جوئی ها تنها هنگامی قابل تحقق است که کار هر چه بیشتر خصلت اجتماعی یافته و تولید در مقیاس گسترده صورت گیرد.

ارتقاء بارآوری کار در یک رشته صنعت مثلا تولید آهن تقلیل ارزش و کاهش هزینه تشکیل سرمایه ثابت در رشته های دیگر مانند کشاورزی، نساجی را به دنبال می آرد. امری که طبیعی است زیرا کالاهای تولید شده در یک حوزه به صورت اجزاء سرمایه ثابت در حوزه های دیگر مورد استفاده قرار می گیرد. ارزان شدن کالاها حاصل رشد بارآوری کار در رشته نخست است اما باعث کاهش هزینه سرمایه ثابت و افزایش نرخ سود در رشته های دیگر نیز می شود. صفت متمایز این نوع خاص صرفه جوئی هزینه سرمایه ثابت که از تکامل صنعت ناشی می شود این است که بالا رفتن نرخ سود در یک حوزه مرهون پیشرفت بارآوری کار در حوزه دیگر است. سود بیشتری که در اینجا نصیب مالک سرمایه می شود توسط کارگران مورد استثمار مستقیم وی تولید نشده است، کارگران جاهای دیگر آن را تولید کرده اند اما سرازیر شدن آن به حساب این سرمایه دار دقیقا حاصل کار اجتماعی است. ارتقاء روزافزون بارآوری کار در تحلیل بنیادی خود مرهون خصلت اجتماعی کار وارد در پویه تولید، تقسیم کار درون جامعه، تکامل کار فکری از جمله در علوم طبیعی است. پیشرفت بارآوری کار در بخش تولید وسائل تولید موجب ارزان تر شدن سرمایه ثابت در بخشهای دیگر می شود، تحولی که به افزایش نرخ سود کمک می رساند. شکل دیگری از افزایش نرخ سود نه از کاهش بهای اجزاء سرمایه ثابت بلکه از چگونگی به کارگیری سرمایه ثابت سرچشمه می گیرد. پیش تر گفته شد که تمرکز فزاینده ماشین آلات و وسائل تولید در یک مرکز کار می تواند هزینه های آب، برق، ساختمان، ماشین آلات، حمل و نقل را پائین آرد و از این طریق نرخ سود را افزایش دهد.

بالا رفتن نرخ سود بعضا می تواند از مرغوبیت مواد خام ناشی گردد. هر چه این جزء سرمایه ثابت مرغوب تر باشد میزان ضایعات کمتر می گردد، حجم کمتری از مواد برای جذب مقدار معین کار لازم می شود. فرسایش ماشینها کاهش می یابد. به افزایش مقدار و نرخ اضافه ارزش کمک می کند. نامرغوبی مواد خام بالعکس وقت بیشتری را برای تبدیل به محصول می طلبد، کفه کار اضافی را نسبت به کار لازم سبک تر می سازد. تأثیر بارزی بر روی پروسه انباشت و بازتولید می گذارد زیرا در روند بازتولید، تعیین کننده اصلی بارآوری کار و نه حجم کار مورد استفاده است. ارزان شدن نسبی وسائل تولید با ترقی مطلق ارزش آن منافات ندارد. ترقی بارآوری کار و گسترش مقیاس تولید دامنه کاربرد وسائل تولید را به صورت فوق العاده ای بالا می برد. صرفه جوئی در مصرف سرمایه ثابت، از هر سو و به هر شکل که باشد، سایه کارکرد اصول زیر را بر سر خود دارد. اول: منحصرأ به عنوان نتیجه تمرکز انبوه وسائل به هم پیوسته تولید و به کار گرفته شدن جمعی آنها توسط کارگران جلوه می کند، به بیان دیگر محصول خصلت اجتماعی کار مستقیما مولد است. دوم: ثمره گسترش بارآوری کار در حوزهای است که وسائل تولید سرمایه را تأمین می کند. انسان که اگر

از وجود انفرادی صاحب سرمایه و کارگران مورد استثمار مستقیم او چشم پوشیم، به جای آنها کل سرمایه داران و کل کارگران را در نظر بگیریم، این صرفه جوئی هم مانند ثمره ترقی بارآوری کار در کل حوزه بازتولید سرمایه اجتماعی ظاهر می گردد. با این تمایز که سرمایه دار مجزا فقط بر اثر ارتقاء بارآوری کار در کارگاه خود سود نمی برد، بالعکس با وقوع این ارتقاء در مراکز کار دیگر نیز به سود بیشتر دست می یابد.

نکته بسیار اساسی در اینجا آنست که سرمایه داری کل این صرفه جوئی ها، را به تار و پود واقعی شرایط کار، تولید و زندگی کارگر تبدیل می کند. شرایطی که برای سرمایه تضمین آفرینش سودهای انبوه تر و نرخ سودهای افزون تر اما برای کارگران استثمار مشددر، فرسودگی مرگبارتر، تباهی فیزیکی، فکری هلاکتبارتر و سلاخی رعب انگیزتر است. سرمایه در این اینجا مثل هر کجای دیگر، آنچنان که بنمایه و بنیاد هستی اوست هر ریال افزایش خود و سود خود را به فقر بیشتر، فرسودگی ژرف تر و تباهی فزاینده تر کارگر قفل می کند، مطلقاً به تشدید کوبنده تر استثمار و به سلاخی فیزیکی عمیق تر او بسنده نمی کند، شعور، شناخت، تشخیص و توان اندیشیدن وی را هم بمباران می نماید، خیلی راحت از صرفه جوئی می گوید!، عقلانیت را موعظه می کند!!، از پرچمداری خود در تدبیر، تعقل، دانش، کاربرد همه اینها در تولید ثروت، رفاه، امکانات اجتماعی سخن می راند!! خدمت به جامعه و انسان ها را های و هوی می کند!! سرمایه در اینجا هم انسان که اساس هستی اوست کل پویه خودگستری و تولید سود انبوه تر از طریق استثمار کشنده تر کارگران را لباس صرفه جوئی عقلانی در هزینه تولید و هموارسازی راه توسعه اقتصادی، سیاسی مدنی جامعه جار می زند، سلاخی معیشت، جسم و فکر هر چه موحش تر توده کارگر را کمپین خدمت به کارگران القاء می کند و خورند شعور آنان می سازد. کارگر را در شرائطی قرار می دهد که سوداندوزی هر چه نجومی تر سرمایه دار را بهبود معاش و رفاه خود پندارد، سود افزون تر و طغیان آمیز تر سرمایه را که حاصل استثمار وحشیانه تر خویش است، محصول عقلانیت خیره کننده تر سرمایه دار ببند!!

سرمایه به همان سیاق که با افزایش بدون وقفه بارآوری کار، از کمترین شمار کارگران، بیشترین حجم کالاها را تولید و انبوه ترین سودها را به چنگ می آرد، همان گونه که مستمرا در مصرف کار زنده صرفه جوئی می کند و میزان نسبی آن را تنزل می دهد، می کوشد تا در هزینه سرمایه ثابت نیز صرفه جوئی نماید، بهای تشکیل آن را پائین آرد، از این کاهش برای انباشت وسیع تر و پیش ریز کلان تر استفاده کند. پویه ارزش افزائی سرمایه تاریخا با تلاش قهری آن برای تنزل نسبی کار زنده در یک سو و هزینه تشکیل کار مرده (سرمایه ثابت) از سوی دیگر عجین و غیرقابل تفکیک بوده است. وقتی از صرفه جوئی در سرمایه ثابت سخن می گوئیم باید میان شکلهای آن تفکیکی را قائل گردیم. هر گاه حجم و همراه آن مقدار ارزشی سرمایه به کار رفته بالا می رود چنین به نظر می آید که سرمایه هر چه بیشتری در دستان یک نفر متراکم گردیده است. سرمایه متراکم تری که کارگران بیشتر اما به طور نسبی کمتر را استثمار می کند. نکته مهم آنست که این روند تراکم سرمایه امکان صرفه جوئی بیشتر در هزینه سرمایه ثابت را فراهم می آورد. درست است که کل سرمایه به ویژه بخش استوار آن رشد می کند اما ارزش این سرمایه استوار در قیاس با کل سرمایه ای که به کار می افتد و نیروی کاری که به کار گرفته می شود تقلیل می یابد.

## **2 - صرفه جوئی در شرایط کار به حساب کارگران**

از معدن ذغال آغاز کنیم. سرمایه داران مالک معدن ها از قبول هزینه های مربوط به تأمین حداقل سلامتی کارگران امتناع می ورزند. ریالی صرف رطوبت زدائی نمی کنند، هیچ اقدامی برای تهویه معدن نمی نمایند. حفره ها را با حداکثر صرفه جوئی می سازند. بدترین چوب بست ها را به کار می گیرند، از قبول حداقل هزینه آموزش و مهارت معدن کاران فرار می کنند. تونل ها را با کمترین مخارج و لاجرم خطرناک ترین شرایط کار حفر می نمایند. ارزان ترین ریل ها را

نصب می کنند، در همه این موارد بیشترین صرفه جوئیها را به عمل می آرند، با این صرفه جوئی ها بیشترین سودها را می برند و همزمان فرسودگی، کهولت، فرتوتی و مرگ میر کارگران را به اوج می رسانند. سرمایه داران از فلاکت کارگران، احتیاج آنها به ریالی دستمزد بیشتر و رقابت میانشان، انسان ستیزترین بهره برداری ها را می نمایند، آنان و کودکان خردسال آنها را در اعماق معدنها با این شرائط مرگ آور به کار می گیرند و استثمار می کنند. حتی آمار دولتی حاکی است که در فاصله 1852 تا 1861 جمعا 8466 کارگر زیر فشار فقدان ابتدائی ترین امکانات ایمنی در معادن سرمایه به قتل رسیده اند. آمار واقعی بسیار بالاتر از اینها است. (استناد مارکس به نخستین گزارش مربوط به استخدام کودکان در معادن - آوریل 1829)

این ذات سرمایه داری است که برای افزایش بارآوری کار، توان رقابت، کوتاه کردن دوره واگرد، سرکوب فیزیکی و فکری جنبش کارگری، در یک کلام بالابردن سود و تضمین بقای خود، به بیشترین ریخت و پاش ها دست می یازد اما همزمان برای هر ریال اضافه ارزش افزون تر کرور، کرور جان انسانها را قربانی می سازد. همه آنچه در مورد معادن گفتیم در رابطه با کارخانه ها نیز صدق می کند. فرار از هر مقدار هزینه ضروری و حیاتی ایمنی محیط کار، استراحت و سلامت کارگران، شالوده کار صاحبان سرمایه در تمامی مراکز کار است. جنایتی که حتی بازرسان دولتی، آن را اعتراف می کنند. «لئونارد هورتر» یکی از این بازرها می گوید: «غالب کارخانه داران حاضر به نصب دستگاه تهویه نیستند با وجودی که بسیار ارزان است. در خیلی از کارخانه ها، ماشین ها را راه می اندازند بدون آنکه به کارگران خیر دهند، اقدامی که می تواند مخاطرات جانی زیادی در پی آرد. در 1855 سرمایه داران به کشتار کارگران از طریق عدم تقبل هزینه ایمنی محیط کار اکتفا نکردند، با تشکیل «اتحادیه ملی برای اصلاح قانون کار» خواهان قانونی شدن این کشتارها شدند!! متن پیشنهاد آنان این بود که «کشتن اگر به خاطر سودجویی رخ دهد قتل نفس نیست»!! طنز زهرآلود ماجرا اینکه پاره ای اوقات هزینه ایمنی محیط کار حتی از حق عضویت سرمایه دار در اتحادیه برای ایستادگی در مقابل تقبل هزینه مذکور به مراتب کمتر است!! کارخانه داران در متن همین مخالفتها سبعمانه با هر میزان هزینه ایمنی شرایط کار، در سال 1859 موفق به تصویب «قانونی» شدند که هر نوع حمایت از کارگران را ناممکن می ساخت. «قانون» می گفت که شکایات کارگران در باره سوانح محیط کار باید به «دادگاههای» عادی ارجاع گردد!! کاری که با توجه به هزینه بسیار سنگین آن از عهده هیچ کارگری بر نمی آمد و تازه برنده بودن سرمایه دار در آن از پیش بدیهی بود. با تصویب این قانون، شمار سوانح ناشی از فقدان ایمنی شرائط کار و تعداد مرگ و میرها 21% افزایش یافت. تراکم سنگین ماشین ها در سالنهای کوچک، کمترین فضای تنفسی برای هر کارگر شاغل در کارگاه، نبود تهویه، در یک کلام مرگبارترین شرائط کار از یکسو توده کارگر را دچار انواع بیماریها می ساخت و به ورطه مرگ می انداخت، از سوی دیگر سودها را کهکشانی تر می کرد. گزارش بازرسان این وضعیت همه جا مستولی را منعکس می ساخت، اما آنچه اتفاق می افتد صرفا بالیدن روزافزون سرمایه ها و فرسودن، تباه شدن و اضمحلال جسمی، فکری کارگران بود. گزارشها می گفتند که در دوره زمانی 1860 - 1861 اگر به طور مثال در نواحی زراعی 100 نفر بر اثر ابتلا به سل جان خوی را از دست می دهند. این رقم در نواحی صنعتی منچستر سر به 263 نفر می زد. سایر اشکل صرفه جوئی در هزینه های تولید، به بهای فرسودن، هلاکت و قربانی شدن بدون هیچ دریغ کارگران با هدف دستیابی به سودهای هر چه نجومی تر عبارت است از:

**3 - صرفه جوئی در تولید و انتقال نیرو در ساختمان ها**

**4 - سودمندی فصولات تولید**

**5 - صرفه جوئی ناشی از اختراعات**

## فصل ششم

### تأثیر تغییر قیمت ها

#### 1 - نوسانات قیمت مواد خام و تأثیر مستقیم آن بر نرخ سود

نرخ اضافه ارزش را ثابت فرض کنیم تا محاسبات ما ساده تر و روشن تر صورت گیرد. یک سرمایه می تواند به دلیل نوسان قیمت مواد خام به به حجم بیشتری اضافه ارزش دست یابد. موضوع را در حالت های مختلف زیر بررسی کنیم.

اول: تأثیر نوسانات سرمایه ثابت بر نرخ سود

دوم: تأثیر تغییر دستمزدها بر نرخ سود

تغییر در سرمایه ثابت اعم از اشکال مختلف صرفه جوئی یا افزایش، کاهش بهای مواد خام نرخ سود را متأثر می سازد. این تغییرات بر داده های فرمول  $m'v/C$  اثر می گذارند و موجب دگرگونی نتیجه کسر می شوند. اینکه تغییر در کدامیک از دو بخش اساسی تولید سرمایه داری اتفاق افتد نیز فرق نمی کند. بعلاوه در مورد بخش تولید وسائل تجملی نیز مصداق دارد. مواد خام مورد اشاره ما در این بحث عجالتاً نیل، ذغال سنگ، چوب، چرم، آهن و مشابه اینها است. موادی که قیمت خودشان نیز متأثر از بهای تشکیل دهنده اجزاء آنها است. اگر بهای ماشین آلات در اثر نوسان قیمت ها بالا رود، مستقل از آنکه به افزایش بهای مواد خام یا وسائل کمکی مربوط باشد، در هر دو حال، نرخ سود به همان میزان تنزل خواهد کرد. عکس ماجرا نیز دقیقاً صادق است. بحث را به طور خاص بر روی نوسان قیمت اقلامی متمرکز می سازیم که به مثابه مواد خام پروسه تولید کالا وارد روند تولید می شوند. یک نکته را متذکر گردیم. ثروتهای طبیعی مانند آهن، ذغال سنگ، چوب، غیره یعنی عناصر مورد استفاده در ساخت ماشین آلات و استفاده از آنها در اینجا به منزله بارآوری طبیعی سرمایه جلوه می کنند، این مواد مستقل از بالا یا پائین بودن دستمزدها، رکنی از تشکیل نرخ سود هستند.

اگر قیمت مواد خام به، مبلغی برابر با  $d$  کاهش یابد، آنگاه  $m/C$  یا  $m/c+v$  جای خود را به  $m/(c-d)+v$  یا  $m/C-d$  خواهد داد و نرخ سود نیز ترقی می نماید. بالعکس، اگر قیمت ماده خام افزایش یابد، آنگاه  $m/C$  جایش را به  $m/C+d$  می دهد و نرخ سود کاهش می یابد. دقت کنیم که این کاهش یا افزایش نرخ سود، کاهش یا افزایش مبتنی بر نوسان بهای مواد خام ربط ویژه ای با تغییرات درون بازار فروش یا میزان عرضه و تقاضا ندارد. بر همین اساس با دقت در موضوع به چند نتیجه می رسیم. نخست: معلوم می شود که تجارت خارجی چه نقش مهمی در نرخ سود سرمایه ها ایفاء می کند. از طریق داد و ستد با بازار جهانی است که تهیه مواد خام بسیار اساسی مورد نیاز، به ارزان ترین بها ممکن می شود. دوم: اهمیت سترگی که لغو یا تخفیف حقوق گمرگی مواد خام برای صنعت دارد قابل درک می گردد. هیچ بی دلیل نیست که «ورود حتی المقدور آزاد مواد خام» شعار مهم سیستم حمایت گمرکی را تعیین می کند یا «لغو حقوق گمرکی غلات»، «لغو عوارض گمرکی پنبه» در کانون توجه پرچمداران «تجارت آزاد» قرار می گیرد. فقط به کاربرد آرد در صنعت پنبه آن هم نه در نقش ماده خام که فقط به عنوان ماده کمکی نگاه کنیم. محاسبات R.H.Greg نشان می دهد که در سال 1837 سرمایه داران بریتانیا بابت 342000 لیره استرلینگ آرد مصرفی خود بالغ بر 200000 لیره حقوق گمرکی پرداخت کرده اند. بلوای الغاء تعرفه گمرکی از اینجا بر می خاست. اعتراضی ساده ای که برخلاف شورش های عظیم کارگری فوری بار داد. حقوق گمرکی لغو و علاوه بر آن عوارض پنبه و سایر مواد خام نیز ملغی گردید. به این حد نیز اکتفاء نشد. سرمایه داران به بهانه این عوارض، کمپین افزایش ساعات کار و کاهش دستمزدها را راه انداختند.

نیازمند گفتن نیست که مواد خام کلا در پروسه تولید محصول مصرف می شوند در حالی که از سرمایه استوار فقط جزء فرسایشی آن وارد کالای جدید می شود. این بدان معناست که اگر چه نرخ سود بر پایه مبلغ ارزشی کل سرمایه به کار

رفته و نه فقط مصرف شده تعیین می شود، اما نوسانات قیمت مواد خام در قیاس با سایر اجزاء سرمایه ثابت تأثیر بسیار چشمگیرتری بر روی نرخ سود دارد. فرض ما در اینجا آنست که کالاها به قیمت واقعی خود به فروش می رسند اما آنچه در عمل رخ می دهد آنست که میزان افزایش و کاهش نرخ سود لزوماً عین بالا و پائین رفتن بهای مواد خام نیست. ممکن است مقداری کمتر یا بیشتر باشد.

حجم و ارزش ماشین آلات وارد در پروسه کار با تکامل نیروی بارآور کار نمو می کند اما مقدار این نمو به نسبت ترقی بارآوری کار نیست. به بیان دیگر به همان اندازه که ماشین آلات جدید محصول افزون تر تحویل می دهند، نمی باشد. ارتقاء بارآوری کار در همان حال متضمن حداکثر تولید توسط حداقل نیروی کار است. بر همین مبناء، به موازات افزایش بارآوری کار سهم جزء استهلاک سرمایه استوار و جزء متغیر سرمایه در قیمت محصول افت می کند، در عوض سهم مواد خام افزایش می یابد. این امر به نوبه خود اهمیت بهای مواد خام در کاهش و افزایش نرخ سود را بارز می سازد. از اینها که بگذریم مواد خام با شروع هر دور و اگر سرمایه باید به تمام و کمال جایگزین گردد. حال شرایطی را در نظر آریم که قیمت نقد شده حاصل از فروش کالاها، برای جبران همه عناصر کفایت ندهد. در چنین وضعی بالا یا پائین بودن بهای مواد خام تأثیر تعیین کننده ای بر روی روند بازتولید، اینکه چه حجم مواد خام تهیه شود، به بخشی از ماشینها به کار افتند یا حتی توقف کامل روند داشته باشد و آخرین نکته اینکه افزایش و کاهش بهای مواد خام بر روی هزینه مربوط به فضولات نیز تأثیر مستقیم برجای می گذارد. هر چه مواد خام گران تر باشد مصرف نوع نامرغوب تر آن بیشتر رواج می یابد و هر چه این مواد نامرغوب تر باشند، ضایعات آنها افزون تر و ضرر و زیانانشان بیشتر خواهد بود. چیزی که نرخ سود را نیز زیر فشار خود می گیرد.

## 2 - ارزش آفرینی و ارزش کاهی سرمایه - آزاد و محبوس بودن سرمایه

آیا آزاد و محبوس سازی سرمایه همان افزایش و کاهش آن است یا پدیده های مختلفی هستند؟. برای یافتن این پاسخ باید اول به سؤال دیگری جواب داد. اساساً سرمایه چه وقت آزاد و چه زمانی محبوس است؟ سرمایه محبوس حصه های معینی از ارزش کل محصول است که مثلاً در انباشت ساده، سرمایه ثابت و متغیر را جبران می کند و روند انباشت را بقا می بخشد. جزئی از محصول که این نقش را ایفاء نمی کند و وارد پویه پیش ریز نمی شود را سرمایه آزاد می نامیم. این حبس و آزادی سرمایه با حبس و آزاد بودن ثروت فرق دارد و آثارش متفاوت است. مثالی بیاوریم. اضافه ارزش سالانه سرمایه ای برابر با  $x$  است که در انباشت ساده به مصرف سرمایه داران اختصاص می یابد. حال کالاهای مصرفی سرمایه داران ارزانتر می شود. این مقدار ارزانتر شدن را با حرف  $a$  مشخص کنیم. در این صورت  $x-a$  برای مصرف صاحبان سرمایه کفایت می دهد و  $a$  می تواند سرمایه الحاقی شود یا مصرف اضافی سرمایه داران گردد. عکس ماجرا نیز صادق است. اگر قیمت کالاها بالاتر رود یا باید انباشت محدودتر شود یا مصرف مالکان سرمایه کاهش یابد. پیش تر در مورد تبعات نوسان بهای مواد خام صحبت کردیم. در آنجا به یک جمعیت عام دست یافتیم. اینکه با فرض یکسان ماندن شرائط دیگر نرخ سود به نسبت معکوس میزان ارزشی مواد خام تغییر می کند. این قانون در مورد همه سرمایه هائی که برای اولین بار پیش ریز می شوند نیز صائب است.

بخش بزرگی از سرمایه حاضر در پروسه کار، به حوزه دوران تعلق دارد. بخشی در کمانه تولید است، قسمتی به صورت کالا در بازار موجود است که باید تبدیل به پول شود، قسمتی دیگر به شکل پول است. بخشی که در محیط تولید است می تواند مواد خام، کمکی یا قطعات نیم ساخته باشد. میزان افزایش یا کاهش دامنگیر سرمایه از چگونگی ترکیب این اجزاء متأثر است. برای بررسی موضوع در وهله نخست از کل سرمایه استوار چشم می پوشیم و تنها بخش گردش سرمایه ثابت را مورد توجه قرار می دهیم.



اگر بهای ماده خام مثلاً پنبه ترقی کند. قیمت نخ، پارچه و مانند اینها که از قبل با پنبه ارزان تر تهیه شده اند هم ترقی می کند. ارزش پنبه ای که هنوز به کار گرفته نشده است یا حتی در حال آماده سازی است هم بالا می رود. در مورد اخیر پنبه دارای ارزشی بیشتر از ارزش واقعی خود می شود. همین حکم در مورد ذخائر مواد خام نیز صدق می کند. این ترقی ارزش می تواند زیان ناشی از بالا رفتن بهای مواد خام را جبران نماید و مانع تنزل نرخ سود گردد. اگر عکس این حالت اتفاق افتد، به بیان دیگر بهای مواد خام تنزل یابد، نرخ سود افزایش خواهد یافت.

در مورد ماشین آلات، زمین یا کلا جزء استوار سرمایه ثابت و تأثیر کاهش و افزایش بهای آن بر نرخ سود، ماجرا تا حدی متفاوت است. در این جا بهره زمین مؤلفه مهمی است که باید ملحوظ گردد، به همین خاطر بررسی آن را به جای دیگری موکول می کنیم، با این حال تا جایی که به ارزش کاهی سرمایه مربوط است، بد نیست نکته ای را اشاره نماییم. نوآوری های مداومی که در صنعت صورت می گیرد، ارزش مصرف و در همین راستا ارزش ماشین آلات موجود یا تأسیسات کارخانه ای را به طور نسبی کاهش می دهد. این پدیده در شرائطی که ماشین آلات جدید دقت تکنیکی کمتری داشته باشد، کاملاً بارزتر و قاهرتر خود را به نمایش می گذارد. ماشین ها پیش از آنکه فرصت بازتولید ارزش خود را یابند، کهنه می شوند. سرمایه داران با هدف دستیابی به بیشترین اضافه ارزشها و فرار از هر ریال کاهش سود، به تمامی اشکال قربانی نمودن کارگران روی می نهند. شیفت های کاری را بر اساس کار شبانه روزی بدون هیچ توقف کارخانه تنظیم می نمایند، روزانه کار را تا آخرین حد ممکن طولانی می سازند، سرعت و شدت کار را به حداکثر می رسانند و به هر سببیت دیگر دست می یازند. اگر ماشین آلات، تأسیسات و سایر اجزاء سرمایه استوار به درجه معینی از رشد، دقت و استحکام رسیده باشد، نوآوری ها باز هم ارزش کاهی را به دنبال دارد، اما کاهش ارزش ماشین ها از ورود تکنیک مدرن و رانده شدن ماشین آلات قدیمی نشأت نمی گیرد، بلکه از ارزانتر شدن بازتولید آنها ناشی می شود. عاملی که به نوبه خود در آشکار ساختن یک راز نقش دارد. این راز که چرا غالباً مؤسسات بزرگ فقط در دست مالکان دوم خود رونق پیدا می کنند. جواب روشن است. زیرا مالکان اول ورشکست شده اند و دومی ها، کل مؤسسه، ماشین آلات، ساختمان و سایر تأسیسات آنها را به ارزان ترین بها خریده اند. این امر در مورد کشاورزی چشمگیرتر است.

به سرمایه متغیر باز گردیم. ارزش نیروی کار بالا می رود اگر ارزش وسائل معیشتی تولید این نیرو بالا رود و بالعکس کاهش می یابد اگر ارزش وسائل مذکور کاهش یابد. با ثابت ماندن طول روزانه کار، تنزل اضافه ارزش، افزایش ارزش نیروی کار و کاهش دومی افزایش اولی را در پی خواهد داشت. اما حبس و آزادی سرمایه نیز می تواند در این گذر ایفای نقش کند. اگر همراه با تنزلی در ارزش نیروی کار یا حتی ترقی قیمت واقعی کار، مزدها کاهش یابد بخشی از سرمایه که قبلاً صرف دستمزد می شده است آزاد می گردد. (آزادسازی سرمایه متغیر) تأثیر این امر بر سرمایه گذاری جدید این است که سرمایه مذکور با نرخ اضافه ارزش افزون تری کار می کند. اما در مورد سرمایه ای که تا حال در پروسه ارزش افزائی بوده است نه فقط نرخ اضافه ارزش بالا می رود که جزئی از دستمزد هم آزاد شده، به صورت سرمایه آزاد در می آید و می تواند سرمایه الحاقی گردد. مثالی بیاوریم. سرمایه ای را در نظر گیریم که با 500 لیره استرلینگ 500 کارگر را استثمار می کند و محصول سالانه ای معادل 1000 لیره تولید می نماید. اضافه ارزش 500 و نرخ آن 100% است. حال همین سرمایه 500 کارگر را با 400 لیره استثمار می نماید و همان محصول را تولید می کند. در اینجا حجم اضافه ارزش 600 و نرخ آن 150% خواهد بود. این تغییرات برای کسی که با یک سرمایه متغیر 400 لیره ای و سرمایه ثابتی متناسب با آن آغاز می کند فقط نرخ اضافه ارزشی بالاتر است اما برای مؤسسه ای که از پیش کار می کرده است نه فقط افزایش نرخ اضافه ارزش که 100 لیره سرمایه متغیر جدید برای خرید نیروی کار بیشتر و سرمایه گذاری افزونتر نیز هست. عکس ماجرا هم صادق است. فرض را بر این گذاریم که سرمایه دار با

سرمایه متغیری معادل 400 لیره 500 کارگر را استثمار می کند، اضافه ارزش وی 600 و نرخ اضافه ارزش 150% است. در دور بعد مزدها بالا می رود و مجبور می شود به جای 400 لیره برای همان 500 کارگر 500 لیره دستمزد پرداخت نماید. نرخ اضافه ارزش به 100% سقوط می کند. حادثه ای که برای سرمایه گذار جدید فقط تحمل یک نرخ اضافه ارزش کمتر است، اما برای سرمایه داری که از قبل در کار استثمار کارگران بوده است ماجرا متفاوت است. او با افزایش مزدها با 400 لیره فقط 400 کارگر را می تواند مورد استثمار قرار دهد. سرمایه ثابتی که پیش تر پیش ریز می کرده است نیز به طور چشمگیر کاهش می یابد مثلاً 2000 لیره تبدیل به 1600 لیره می شود. تعدادی از ماشینها متوقف می شوند و همه چیز به زیان او دستخوش تغییر می گردد. افزایش و کاهش بارآوری کار نیز می تواند موجب آزاد یا محبوس شدن جزئی از سرمایه متغیر شود. اگر مزدها ثابت ماند اما با سرمایه متغیر کمتری حجم عظیم تری سرمایه ثابت به حرکت در آید، جزئی از سرمایه متغیر آزاد می شود و می تواند سرمایه الحاقی گردد. عکس آن نیز مصداق دارد. فراموش نکنیم که مجرد تغییر در ترکیب آلی سرمایه بدون آنکه ناشی از تغییر بارآوری کار باشد، چنین نقشی را ایفاء نمی کند.

از همه آنچه گفته شد روشن می گردد که هر چه تولید سرمایه داری بیشتر تکامل یابد، هر چه تولید ماشین آلات افزایش یابد، هر چه انباشت سریع تر انجام گیرد، به همان نسبت اضافه تولید جزء استوار سرمایه ثابت انبوه تر و کمبود نسبی تولید مواد خام گیاهی و حیوانی بارزتر می گردد. رخدادی که افزایش قیمت مواد اخیر را در پی می آرد. التهابات ناشی از نوسان قیمت اصلی ترین عناصر تولید (مواد خام) را نیز افزون تر می سازد، با توجه به همه این مؤلفه ها فرض کنیم که قیمت این مواد با بروز شرایطی خاص مانند گسترش تولید، کاهش تقاضا یا واردات جدید، یکباره از نقطه اوج سقوط کند و فرو ریزد. سوال آنست که چه رخ خواهد داد؟ این فروریزی طبعاً ترمزی در مقابل بازتولید مواد مذکور پدید می آورد، اما این امر روند، تولید فرآورده های خام در کشورهای دیگر به ویژه حوزه های اولیه تولید و صادرات آنها را زیر فشار قرار نمی دهد. حتی نقش انحصاری این حوزه ها در تولید فرآورده های یاد شده محکم تر هم می گردد. شواهد حاکی است که به طور مثال در چند دهه اخیر هر گاه تولید پنبه در هند افت کرده است، در امریکا بالعکس روند اوج پیموده است. رسم سرمایه داران است که هنگام صعود قیمت مواد خام بساط اتحادیه سازی پهن می کنند و از این طریق برای پائین آوردن قیمت ها به شکلهای مختلف تلاش می کنند، این کار را مدتی ادامه می دهند، اما خیلی سریع رقابت شروع به میداناری می کند و نقش قاهر خود را اعمال می نماید، اتحادیه سازی ها و سایر مکانیسم ها را عقب می راند و اعلام می دارد که در مورد تعیین قیمت ها، کلام اول از آن اوست.

### 3 - بحران پنبه 1861 - 1865 - پیشینه تاریخی 1845 تا 1860

سال 1845 زمان شکوفائی صنایع پنبه بود. مواد خام قیمتی نازل داشت. هر هفته سرمایه گذاری های تازه رخ می داد. کارخانه های جدید تأسیس می شد، کارگاههای متروکه بیشتری با ماشین بخار نیرومند شروع به کار می نمودند. طولی نکشید. شکایات کارفرمایان آغاز شد، رضایت ها فرو کاست، روزانه کار به اراده کارفرمایان کاهش یافت!! و از 12 ساعت به 8 ساعت رسید. چرا؟ به این دلیل که بهای پنبه افزون شد در حالی که بازار منسوجات بی رونق بود و قیمت پارچه نه تنها بالا نمی رفت، تنزل می کرد. افزایش چشمگیر کارخانه ها در طول 4 سال، وفور عرضه و نبود تقاضای کافی سبب پیدایش این وضع گردید. در 1849 کسب و کار تا حدی رونق گرفت. سطح نازل بهای کتان و پشم، سود مناسبی را برای کارخانه های نساجی تضمین می نمود، اما قیمت بالای پنبه همچنان مشکلی برای این صنعت بود. جنگ داخلی امریکا در فاصله زمانی 1861 تا 1864 روند رونق نسبی را از هم گسست زیرا بهای پنبه باز هم سیر صعودی پیمود. سرمایه داران برای جلوگیری از کاهش سودها فشار استثمار کارگران را انفجارآمیز ساختند، به تمامی جنایات

دیگر دست یازیدند. از قطر نخها هر چه توانستند کاستند و این کاهش را با افزودن چسب جبران کردند. کاری که فاجعه زائید، کارگران زیادی را دچار امراض صعب‌العلاج نمود و قربانی سود افزون تر صاحبان سرمایه نمود. در 1863 نیمی از کارگران صنایع نساجی کار خود را از دست دادند. دستمزدها دچار تنزل فاحش شد. شرایط کار بسیار بیشتر از پیش مرگ آور گردید. در یک کلام هر مقدار عرضه کمتر مواد خام و افزایش بهای آن، حجم اضافه ارزشها و نرخ سودها را به سمت کاهش می راند، صنایع را از رونق می انداخت و سرمایه داران بار کل این بحران ها را بر زندگی کارگران سرشکن می ساختند.

## فصل هفتم: پیوست ها

باز هم فرض می کنیم که حجم سود یک حوزه معین تولیدی، با حجم اضافه ارزشهای تولید شده در آن حوزه برابر است. اما سرمایه دار سود را با اضافه ارزش یکی نمی بیند و امتناع وی از قبول این یکی بودن، بر دلایل زیر استوار است. اول: او روند دوران را نگاه می کند و پروسه تولید را از نظر می اندازد. سامان پذیری ارزش کالاها که سامان یابی اضافه ارزشها نیز است برای او محل زایش سود است. دوم: با مفروض بودن نرخ استنثار در یک حوزه و اغماض از پاره ای عوامل مانند سیستم اعتباری، امتیازات بازارهای مساعد و غیره، باز هم اضافه ارزش تولید شده می تواند در نرخ سودهای متفاوتی ظاهر شود. به عنوان مثال یک سرمایه متغیر 1000 لیره ای در هر 3 مؤسسه A، B و C رقمی برابر با 1000 لیره اضافه ارزش تولید می کند، نرخ اضافه ارزش در هر 3 بنگاه 100% است اما ترکیب آلی سرمایه در بنگاهها متفاوت است. در اولی همان سرمایه متغیر 1000 لیره ای، 10000 لیره، در دومی 12000 و در سومی 15000 لیره سرمایه ثابت را به کار می اندازد، تفاوت در ترکیب سرمایه ها لاجرم نرخ سودهای متفاوت 10% بالاتر از 8% و زیر 7% را در پی می آرد. حجم اضافه ارزش در هر 3 مؤسسه یکسان است اما با 3 نرخ سود مختلف مواجه هستیم. سرمایه دار به این تفاوتها چشم می دوزد، اساس واحد آنها را نمی بیند، قادر به درک یکی بودن سود و اضافه ارزش نمی گردد. در نرخ سود سنگ می شود، تفاوت نرخ سودها را به درجات متفاوت کاردانی، شایستگی، قدرت اعجاز کارفرمایان ارجاع می دهد، سخن از اضافه ارزش یا نرخ آن را «مخل امنیت ملی» می خواند!! در همین جا به نادرستی نظریه «رود برتوس» اشاره ای بکنیم. او می گوید که: «برخلاف بهره زمین که متناسب با مساحت مورد اجاره اش تغییر می کند، نرخ سود تابع میزان سرمایه نمی باشد»!! این حکم اساسا غلط است و فقط در دو مورد به طور استثناء صدق می کند. **اولا** - وقتی که همه شرایط به ویژه نرخ اضافه ارزش ثابت باشد اما یک تغییر ارزشی در حلقه پول - کالا اتفاق افتد. مثالی بیاوریم. کل یک سرمایه 100 لیره است. 80 لیره ثابت، 20 لیره متغیر، ارزش اضافی 20 لیره، نرخ اضافه ارزش 100% و نرخ سود 20% است. حال همه مؤلفه ها ثابت می مانند و فقط ارزش همان سرمایه 100 لیره ای در حلقه پول - کالا، تحت تأثیر نوسان ارزش پول به 200 لیره تغییر می یابد یا به 50 لیره سقوط می کند. در حالت نخست 20 لیره اضافه ارزش قبلی هم در 40 لیره نمود می یابد و در حالت دوم به 10 لیره می رسد. در هر دو وضعیت نرخ سود ثابت می ماند در حالی که سرمایه ظاهرا تغییر کرده است. اما این تغییر صرفا از ارزش پول ناشی شده است. اگر جز این بود مثلا شاهد تغییری در ترکیب آلی سرمایه بودیم نرخ سود قطعا دستخوش تغییر می شد. **ثانیا** - تغییر در ارزش واقعی سرمایه رخ دهد اما با تغییر در ترکیب ارگانیک سرمایه همراه نباشد. در اینجا با آوردن مثالی موضوع را روشن سازیم. کل سرمایه معادل 1000، اضافه ارزش 200 و نرخ سود آن 20% است. این سرمایه به 2000 افزایش می یابد یا به 500 تنزل می کند. حجم اضافه ارزشها نیز به موازات این تغییر 400 یا 100 می گردد. ترکیب سرمایه در همه این موارد ثابت است. هیچ تغییری در رابطه C و V رخ نمی

دهد، فقط مقدار ارزشی سرمایه و در ملازمت با آن مقدار ارزشی اضافه ارزشها دچار تغییر می گردد. در همین راستا نرخ سود هم ثابت می ماند. افزایش نرخ سود همواره از آنجا سرچشمه می گیرد که اضافه ارزش اعم از نسبی یا مطلق، نسبت به هزینه های تولید یا کل سرمایه افزایش پیدا می کند. بروز نوسان در نرخ سود بدون تغییر در ترکیب آلی یا مقدار مطلق سرمایه، هنگامی رخ می دهد که ارزش سرمایه پیش ریخته اعم از استوار یا گردشی بر اثر بالا یا پائین رفتن زمان کار مورد نیاز برای بازتولیدش مستقل از سرمایه عجلتا موجود، افزایش یا کاهش پذیرد. به خاطر داشته باشیم که ارزش هر کالا لزوما کاری نیست که در خود آن کالا نهفته است بلکه **زمان کار اجتماعا لازمی** که برای بازتولیدش لازم است. این زمان کار اجتماعا لازم در شرایط متفاوت تولیدی می تواند متغیر باشد، دو برابر شود، به نصف کاهش یابد یا هر نوسان دیگری را پذیرا گردد. وقتی این ارزش افزائی یا ارزش کاهی به تمامی اجزاء سرمایه به صورت یکسان اثر گذارد آنگاه نرخ سود می تواند بدون تغییر ماند. در این میان به محض آنکه تغییری در ترکیب آلی سرمایه رخ دهد، موضوع حتما متفاوت خواهد بود.

## بخش دوم

### تبدیل سود به سود متوسط

#### فصل هشتم

### ترکیب گوناگون سرمایه ها در رشته های مختلف و تفاوت نرخ سودهای حاصل

در بخش نخست این جلد روش شد که نرخ سود در عین یکسان ماندن نرخ اضافه ارزش می تواند تغییر کند. در شروع بخش حاضر فرض ما برای ادامه واکاوی ها آنست که درجه بهره کشی یا شدت استثمار و طول روزانه کار در تمامی محیط های تولید همسطح و برابر می باشد. تفاوت های موجود در بهره کشی از کار، در حوزه های مختلف، تفاوت میان مرزها که عمدتا به ساده و مرکب بودن کار مربوط است یا مؤلفه های مشابه به رغم اهمیت بسیار بارزی که در تشدید دامنه فقر و فلاکت لایه هائی از کارگران و ناهمگون سازی شرائط معاش توده کارگر دارند، در بررسی کنونی نادیده گرفته می شوند. این تمایزات مسلما مهمند، اما اولاً بر روی محاسبات ما در این بحث تأثیر فاحشی ندارند. ثانيا مستدام نیستند و تولید سرمایه داری در پویه گسترش خود آن ها را به سمت همترازی می راند. اختلاف نرخ اضافه ارزش ها در کشورهای مختلف نیز مورد چشم پوشی است. محور اساسی بحث این است که چگونه یک نرخ سود عمومی در یک جامعه تشکیل و مستقر می گردد؟

قبلا تصریح شد که با ثابت بودن نرخ اضافه ارزش، تغییر در نرخ سود تابعی از تغییراتی است که در ارزش اجزاء مختلف سرمایه ثابت رخ می دهد. بالا و پائین رفتن ارزش این اجزاء انسان که رابطه دو بخش ثابت و متغیر سرمایه دستخوش تغییر گردد. این نکته نیز توضیح داده شد که طول دوره و اگر سرمایه بر روی نرخ سود تأثیر بارز دارد. نکته مهم دیگر اینکه اگر همه شرائط ثابت باشد، با تغییر طول دوره و اگر تغییر در ترکیب آلی سرمایه نرخ سود رشته های مختلف تولید دچار تغییر می شود. بررسی حاضر ما حول همین دو نکته اخیر متمرکز است.

### 1 - تفاوت در ترکیب آلی سرمایه 2 - اختلاف در زمان واگرد

وقتی از ترکیب آلی یا زمان واگرد سرمایه در این یا آن قلمرو معین تولید صحبت می کنیم، همه جا به حد متوسط این عوامل در سرمایه های رشته مذکور یا موقعیت میانگینی از سرمایه پیش ریز در آن قلمرو نظر داریم. بعلاوه از آنجا که نرخ اضافه ارزش، روزانه کار و طبعا میزان دستمزد همگی ثابت فرض شده اند، لاجرم کمیت معلومی از سرمایه

متغیر بیانگر راه اندازی کمیت معینی از نیروی کار و در همین راستا کمیت مشخصی کار تجسم یافته است. به طور مثال اگر 100 لیبره استرلینگ مبین مزد هفتگی 100 کارگر باشد، آنگاه کار هفتگی 60 ساعته معرف 6000 ساعت کار در هفته، 200 لیبره استرلینگ نماینده 12000 و 50 لیبره فقط معادل 3000 ساعت کار خواهد بود. همه این نکات در واکاوی کنونی ما واجد اهمیت هستند، اما سوای آنها، مسائل اساسی زیر را نیز باید همه جا مطرح نظر داشت.

1 – میان دو جزء ثابت و متغیر سرمایه دو نوع رابطه وجود دارد، در هر سطح بارآوری کار حجم مشخصی از سرمایه متغیر (شمار معینی کارگر)، حجم معینی از وسائل تولید را تبدیل به محصول می کند. این نسبت ترکیب فنی نام دارد. این ترکیب فنی، در حوزه های متفاوت انباشت، با تفاوت های ارزشی کم، زیاد، یا فاحشی همراه است. مس از آهن گرانتر است و بهای هر کدام آنها با چوب، پنبه، مواد خام یا کمکی دیگر فرق می کند. ترکیب دوم ارزشی را ارزشی می نامیم. ترکیب ارزشی سرمایه وقتی منعکس کننده ترکیب فنی آن باشد ترکیب آلی نام می گیرد.

2 – تغییر در مقدار ارزشی سرمایه متغیر می تواند فقط بیانگر بهای یا کمتر یا بیشتر همان مقدار نیروی کار باشد ولی در بحث فعلی نرخ اضافه ارزش و روزانه کار ثابت فرض شده و با نوسان دستمزد مواجه نیستیم، در اینجا بالعکس تفاوت در مقدار سرمایه ثابت می تواند گویای تغییر در حجم وسائل تولید و موادی باشد که توسط کمیت معینی از نیروی کار به حرکت در می آید. این تفاوت در عین حال ممکن است از اختلاف ارزش مواد و وسائل مذکور در محیط های تولیدی مختلف ناشی گردد.

3 – باید میان دو نقش سرمایه متغیر فرق گذاشت. در یک سو ارزش به صورت دستمزد مبین کمیت کار تجسم یافته است. در سوی دیگر بیانگر حجم کار زنده ای است که سرمایه آن را به حرکت در آورده است و لذا حاوی ارزشی بالاتر از سرمایه متغیر است. بر همین مبنی، سرمایه های یکسان با نرخ اضافه ارزش های واحد هنگامی که نیروی کار یا حجم کار زنده مختلفی را مورد بهره کشی قرار می دهند، مقادیر کاملاً متفاوتی ارزش اضافی به چنگ می آرند و در همین راستا نرخ سودهای متفاوتی خواهند داشت. سرمایه متغیری به میزان 100 لیبره استرلینگ را در نظر بگیریم که معادل دستمزد 100 کارگر است. زمان کار هفتگی 60 ساعت و نرخ اضافه ارزش 100% است. کارگران 30 ساعت در هفته برای خود کار می کنند (کار لازم) و 30 ساعت کار اضافی تحویل سرمایه دار می دهند. 100 کارگر مجموعاً به طور هفتگی 3000 ساعت کار لازم و 3000 ساعت کار اضافی انجام می دهند. حال به سراغ دو محیط تولیدی متفاوت برویم که در اولی کل سرمایه 700 لیبره، جزء متغیر 100 و جزء ثابت 600 لیبره است. در محیط تولیدی دوم نیز کل سرمایه 700، اما بالعکس، جزء متغیر 600 و جزء ثابت 100 است. سرمایه نخست فقط نیروی کار 100 نفر را استثمار می کند و 100 هفته 60 ساعته یا 6000 ساعت کار زنده را مورد بهره کشی قرار می دهد. سرمایه دوم به جای 100 هفته، 600 هفته و لاجرم 36000 ساعت کار زنده را آماج سلاخی و استثمار قرار می دهد. سرمایه اول فقط 50 هفته یا 3000 ساعت کار اضافی سهم خود می سازد و سرمایه دوم 300 هفته یا 18000 ساعت کار اضافی را به صورت اضافه ارزش تصاحب می نماید. اگر نرخ اضافه ارزش واحد باشد آنگاه نرخ سود برای اولی کمی بالاتر از 14% و برای دومی اندکی کمتر از 86% است. اگر سرمایه اول از 700 به 7000 افزایش یابد و دومی به همان میزان 700 لیبره باقی ماند، ترکیب سرمایه نیز به سیاق سابق باشد آنگاه اولی 1000 لیبره سرمایه متغیر دارد، با آن 1000 کارگر را استثمار می کند، در هفته 60000 ساعت کار زنده را زیر مهمیز بهره کشی می گیرد، 30000 لیبره مزد پرداخت می نماید و 30000 لیبره کار اضافی یا اضافه ارزش سهم خود می سازد. حتی در این صورت هم اولی به ازاء هر 700 لیبره فقط یک ششم دومی کار زنده را به حرکت در می آورد و نرخ سودش عین سابق فقط کمی بالاتر از 14% خواهد بود.

4 – نتیجه ای که در بالا از تمایز ترکیب آلی سرمایه در دو محیط تولیدی مختلف به دست آمد در شرایط دیگر و تحت تأثیر عوامل دیگر هم می توان به دست آورد. فرض کنیم که ترکیب فنی سرمایه در دو حوزه مختلف انباشت باهم یکسان است، اما هزینه تشکیل سرمایه ثابت در حوزه دوم، دو برابر حوزه اول شده است. به طور مثال سرمایه متغیر در هر کدام حوزه ها معادل 100 لییره استرلینگ و شمار کارگران مورد استثمار 100 نفر است. حجم مواد خام و ماشین آلاتی که توسط این کارگران به چرخش می افتد و به محصول تبدیل می شود نیز کاملاً برابر است. اما هزینه مواد خام، کمکی و استهلاک در اولی 200 لییره استرلینگ و در دومی 400 لییره است. نرخ استثمار هر دو حوزه نیز برابر است. بر همین اساس حجم اضافه ارزش حاصل از استثمار 100 کارگر نیز یکسان و معادل 100 لییره خواهد بود. اما نرخ سودها در اولی  $100/200c+100v$  یا بالای 33% و در دومی  $100/400c+100v$  برابر با 20% است. در اولی از هر 100 لییره استرلینگ کل سرمایه، بیش از 33 لییره آن سرمایه متغیر است. این رقم در دومی فقط 20 لییره است. اولی به صورت نسبی و در قیاس با دومی کار زنده بسیار بیشتری را به کار گرفته است و به همان اندازه ارزش اضافی افزون تر و نرخ سود بالاتر دارد. هر چه نسبت کار زنده افزون تر باشد، اضافه ارزش نیز که سوای کار اضافی کارگر هیچ سرچشمه دیگری ندارد افزون تر و سنگین تر خواهد بود.

5 – تفاوت اساسی میان دو مثال بالا در شماره های 3 و 4 این است که در مثال 4 تغییر در ترکیب ارزشی سرمایه ناشی از تغییر در ترکیب فنی نیست، در حالی که مثال 3 از سرمایه ای می گوید که ترکیب فنی مبنای ترکیب ارزشی آن می باشد.

6 – تا اینجا روشن شد که سرمایه های برابر با ترکیب های آلی مختلف در محیط های تولیدی متفاوت، سودهای نابرابر دارند. بر این اساس میزان سود سرمایه های نابرابر در حوزه های مختلف تولید را نمی توان با ملاک بزرگی و کوچکی این سرمایه ها توضیح داد. چرا؟ به این دلیل روشن که ارجاع بالا و پائینی سودها به مقدار کل سرمایه ها مستلزم تساوی سودها بر حسب درصد معینی از سرمایه های مختلف است. چیزی که واقعیت ندارد و نادرستی آن در بالا تشریح شد. انطباق میزان سودها به نسبت حجم معینی از سرمایه ها، چه در یک محیط تولیدی واحد و چه در حوزه های مختلف انباشت تنها وقتی اتفاق می افتد و صحت دارد که ترکیب آلی سرمایه ها کاملاً یکسان باشد. به بیان دیگر میزان برابر سرمایه ها مقدار مساوی کار زنده را استثمار کنند.

7 – آنچه بالاتر گفت شد تنها زمانی تحقق می یابد که کالاها به ارزش واقعی خود فروخته شوند. ارزش محصول 100 واحد سرمایه با ترکیب آلی 90 ثابت، 10 متغیر و نرخ اضافه ارزش 100% می تواند  $90c+10v+10m=110$  و همین سرمایه با همین نرخ اضافه ارزش اما با ترکیب 10 ثابت و 90 متغیر  $10c+90v+90m=190$  خواهد بود. میزان اضافه ارزش در یکجا 90 و در جای دیگر 10 است. نرخ سود در جای نخست 10% و در جای دوم 90% است. اگر کالاها به ارزش واقعی خود فروخته شوند آنگاه محصول نخست فقط 110 واحد و دومی 190 واحد است. نکته بسیار مهم در اینجا آنست که اگر کالاها به ارزش واقعی خود فروخته نشوند، این محاسبات دچار تغییر می شود. اما یک اصل صائب و پایرجا خواهد بود. اینکه به هر حال قیمت کل کالاها بر ارزش کل آنها منطبق باقی می ماند.

8 – تنوع نرخ سودها در جوامع مختلف از تنوع نرخ اضافه ارزشها ناشی می شود. فرض کنیم که نرخ استثمار در اروپا 300% و در آسیا 600% باشد. آنگاه یک میلیون دلار سرمایه در اروپا با ترکیب  $90c+10v$  محصولی به میزان  $900000c+100000v+200000m=1300000$  دلار خواهد داشت. محصول این سرمایه در جامعه آسیائی با ترکیب 60 ثابت، 40 متغیر  $600000c+400000v+600000=1600000$  دلار خواهد شد. حجم اضافه ارزش حوزه نخست 200000 و حوزه دوم 500000 است. نرخ سود اولی 20 درصد و دومی 50 درصد است.

9 - برخلاف نقشی که ترکیب آلی یا نسبت میان اجزاء ثابت و متغیر سرمایه بر روی نرخ سود دارد، چگونگی ترکیب اجزاء استوار و گردش سرمایه ثابت، به خودی خود، حائز هیچ تأثیری در این گذر نیست و نرخ سود را دچار تغییر نمی کند. نسبت این دو جزء فقط هنگامی بر روی نرخ سود اثر می گذارد که ترکیب آلی سرمایه را دستخوش تغییر سازد. در چنین وضعی باز هم به طور واقعی، چگونگی ترکیب اجزاء استوار و گردش سرمایه ثابت نیست که موجب تغییر نرخ سود می شود بلکه همان ترکیب آلی سرمایه است که ایفای نقش می کند. **شبییه همین ماجرا در مورد طول دوره واگرد و نقش آن در تغییر نرخ سود هم مصداق دارد.** کاملاً روشن است که تفاوت در نسبت میان بخش های استوار و گردش جزئی ثابت سرمایه می تواند باعث تطویل یا کوتاهی دوره واگرد شود. اما نکته اساسی در اینجا واکاوی دقیق مکانیسم اثرگذاری طول دوره واگرد بر روی نوسان نرخ سود است. دو حوزه مختلف پیش ریز سرمایه را در نظر آریم. یکی مواد خام و کمی بیشتری مصرف می کند، دیگری ماشین آلات بیشتری را به کار می گیرد. چنانچه هر دو از کمیت برابری کار برخوردار باشند، با آنکه در طول سال مقادیر مقادیری محصول با ارزش های نابرابر می فروشند اما حجم محصول هر دو بنگاه محتوی مقدار برابری اضافه ارزش است. نکته اساسی همین جا است. ترکیب دو سرمایه از لحاظ اجزاء فیکس و گردش بخش ثابت آن متفاوت است. زمان واگرد آنها نیز تفاوت دارد. اما نرخ سودشان که بر پایه کل سرمایه پیش ریخته محاسبه می شود، برابر خواهد بود. چرا؟ به این دلیل روشن که هر دو سرمایه به رغم زمان واگرد متفاوت مقادیر برابری سود را به سامان می رسانند. نقشی که طول دوره واگرد بر روی نرخ سود بازی می کند، فقط به لحاظ تأثیری است که بر روی میزان کار اضافی انجام گرفته توسط کارگران برای سرمایه واحد دارد. ساده تر بگوئیم، کل بحث بر سر کار اضافی یا میزان اضافه ارزشی است که سرمایه معین در طول زمان معین از طریق استثمار کارگران به دست می آرد. اگر دو سرمایه هم مقدار با نسبت های کاملاً متمایزی از دو جزء فیکس و گردش بخش ثابت خود، در فواصل زمانی متفاوت حجم واحدی از کار اضافی توده کارگر یا مقدار برابری از اضافه ارزش را تصاحب می کنند، در این صورت تفاوت دوره واگرد اثر خود بر روی نرخ سود را از دست می دهد. این اثر هنگامی ظاهر و حاکم می گردد که تطویل این دوره با چنگ اندازی سرمایه واحد بر روی مقادیر افزون تر اضافه ارزش همراه شود، یا بالعکس کوتاهی این دوره کاهش کار اضافی و مقدار اضافه ارزش را در پی آرد.

ناصر پایدار

اکتبر 2021